

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

کانون خاوران

۱۳۰۵.۱۰

جنایت بزرگی که فراموش نخواهد شد

و چه زشت و نفرت انگیز است قرنی که در آن هنوز چوبه دار خواب از چشمان مادری نگران می رباید
(فرزاد کمانگر)

صبح روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۸۹، جمهوری اسلامی ایران با اعدام ۵ زندانی سیاسی: شیرین علم هولی، فرزاد کمانگر، علی حیدریان، فرهاد و کیلی و مهدی اسلامیان دست به جنایتی زد که همچون اعدام بیژن جزنی و ۸ زندانی سیاسی دیگر توسط ساواک در سی ام فروردین ماه ۵۴ در تپه های اوین، شوک بزرگی برای بسیاری از انسانهای مبارز بود و موجی از خشم و نفرت گسترده نسبت به رژیم اسلامی ایران در سراسر جهان ایجاد کرد.

کدام کلمه می تواند رنجی را که این جنایت بر مادران و خانواده های این زندانیان سیاسی تحمیل می کند بیان کند؟ در میان این دریا دلان، فرزاد کمانگر با بیرون فرستادن نامه هایش از زندان همدلی و همصدائی بسیاری را نسبت به خودش و دیگر زندانیان سیاسی به دست آورد. در این نامه ها که بخشهایی از آنها به شعر نزدیک است شور زندگی و امید به بر پا شدن دنیای شایسته انسان موج می زند. در زیر به چند نمونه آن توجه کنید:

" و امروز با یک دنیا غرور، خوشحالی، بغض، حسرت و کوله باری از خاطرات تلخ و شیرین به آن روزها فکر میکنم. روز معلم بود که گرانبهارترین هدیه های زندگیم را آنروز از آموزگاران بزرگ زندگی ام دریافت نمودم؛ لیلا، سه عدد تخم مرغ، ادريس، دو کیلو کنگر، دسترنج یكروزش، فرشته، دوشاخه آلاله کوهی، ندا، یک عروسک از چوب و پارچه ساخته بود و یاسر یک نقاشی.

و برای اینکه آن روز را در خاطراتمان جاودانه کنیم قرار شد که (دانش آموزان) آرزو هایشان را با مدادهای رنگین نقاشی کنند.

کاو در حالی که به پدرش فکر میکرد بیمارستانی کشید و زیرش نوشت این بیمارستان، مجانی همه بیمارهای فقیر دنیا را مداوا میکند. "

"مرا مزن که چرا آواز میخوانم، من کردم، اجداد من عشقشان را، دردهایشان را، مبارزاتشان را و بودنشان را در آوازاها و سرودهایشان برای من به یادگار گذاشته اند. من باید بخوانم و تو باید بشنوی. و تو باید به آوازم گوش دهی، میدانم که رنجت میدهد.

مرا به باد کتک مگیر که هنگام راه رفتن صدای پایم می آید، آخر مادرم به من آموخته، با گامهایم با زمین سخن بگویم، بین من و زمین، پیمانی است و پیوندی که زمین را پر از زیبایی و پر از لبخند کنم. پس بگذار قدم بزنم، بگذار صدای پایم را بشنود، بگذار زمین بداند من هنوز زنده ام و امیدوار."

"رفیق آسوده بخواب..."

که مرگ ستاره نوید بخش طلوع خورشید است و تعبیر خواب چوبه داری که هر شب در سرزمین مان خواب مرگ می بیند، تولد کودکی است بر دامنه زاگرس که برای عصیان و یاغی شدن به دنیا می آید. آرام و غریبانه تنات را به خواب بسیار و با زهدان زمین بوسه ببند برای فردای رویش و رستن. بدون لالایی مادر، بدون بدرقه خواهر و بدون اشک پدر آرام بگیر در خاک سرزمینی که ابراهیمها، نادرها و کیومرثها را به امانت نگه داشته است.

فقط رفیق بگو... بگو می خواهم بشنوم چه بر زبانت چرخید آن گاه که صدای پا و درد به هم می آمیخت؟ می خواهم یاد بگیرم کدام شعر، کدام سرود، کدام آواز کدام اسم را به زبان بیاورم که زانویم نلرزد. بگو می خواهم بدانم، که دلم نلرزد آن گاه که به پشت سر می نگرم..."

"و باز در هزاره سوم مرگ و اعدام ادامه دارد، اعدام یک سناریوست و این سناریو بازیگر نقش اول می خواهد، بازیگرش «انسان» است، اشرف مخلوقات، شاهکار آفرینش از جنس من و شما و عده ای که خود را مالک جان او می دانند و سناریو را نوشته اند، آگاهانه دور میزی می نشینند، خیلی ساده به سیگارشان پوک میزنند، چایشان را می نوشند و آگاهانه کاغذی را امضاء میکنند تا حق حیات را از انسانی سلب کنند، به همین سادگی. تصمیم گرفته می شود جوانکی نحیف، سفید، سیاه، زرد، شرقی... را کشان کشان به سوی چوبه دار می برند، گوئی جای کسی را تنگ کرده باشد. آگاهانه طنابی بر گردنش می آویزند و دست و پا زدن او را آگاهانه می نگرند به همین زشتی و سادگی. چه تهوع آور است لبخندی که بر لبانشان می نشیند.

چه ترسناک است سکوت بهتی را که پس از شنیدن خبر اعدام یا کشته شدن یک انسان می شنویم و باز هم سکوت میکنیم و چه زشت و نفرت انگیز است قرنی که در آن هنوز چوبه دار خواب از چشمان مادری نگران می رباید. از آغاز خشونت، خشونت آفریده است و مرگ، مرگ آفریده است. و گفت و گو صلح و دوستی و برادری به ارمغان آوریده است.

از ابتداء در سرزمینی که باروت بوی غالب است، بوی بنفشه مشام کسی را نوازش نداده، آسمانی که در آن نفیر گلوله شنیده می شود عرصه پرواز کبوتر نخواهد شد. سنگی که سنگر می شود، هیچ گاه پایه و ستون خانه ای نخواهد شد به همین سادگی.

گلوله خشونت می آفریند و خشونت مرگ و تک صدائی و زندان را بر جامعه تحمیل می کند.

اعدام و خشونت آغازی برای زایش مجدد خشونتی دیگر است به همین سادگی.

کاش این هفته، این چند ماه، این چند سال همه اش یک خواب باشد.

کاش اعدام یک خواب یک کابوس گذرا باشد.

اینک فرزاد کمانگر ، شیرین علم هولی ، علی حیدریان، فرهاد وکیلی و مهدی اسلامیان در سینه مردم جاودانه شده اند و جمهوری اسلامی ایران زبون تر و منفور تر از همیشه به سقوط خود شتابی برگشت ناپذیر داده است. کانون خاوران همصدا با هزاران انسان مبارز این جنایت بزرگ را محکوم می کند و با دریغ بسیار به خانواده و یاران این مبارزان تسلیت می گوید .